

713
گوگذ من

به روشنائی بندو فزان آبی صبح
به شب تکی خابوش بیسه، در قهتاب
به بی قراری ماهی
به پاکبازی آب
به شکم عشق شراب زختر سرفش
به ریخ مادر شب زنده دار چشم به راه
به بی گناهی کودک
به درد مندی پسی

به یاداری مغرور پهلوان اگر

به آرزوی بزرگی که رفته در دل خاک
به ریخ وحشت - این ارت نل محمودان
به سربندی وار سنگان سنگی رزم
به روح شعله در عاصقان آزادی
به نقش های الفبا
به لرزش دانش
به جاودانی شعریه پاکتی آتش
به خورشیدهای طلائی گندم صحرا
به ذات کمار که زاننده توانائی است
ز ظرف سنگی تا کشتی فضا پها
به افترا ن فروزان

به آسمان بلند
به این همه، ز ره صدق می خورم گوگذ
که آفرینِ نفس را کتم نثار می
که نخول های ستم را بیفکنند بر خاک
د دست های بشد را به هم دیده بودند

x x x

د. م. ۱۳۰۳
۱۹۸۳